

رازهایی که آشکار کننده هستند

رویدادها: دانستنی‌های تاریخ هنگامی برای انسان ارزش پیدا می‌کنند که در گذار زندگانی کاربردی داشته باشند. چون در کاربرد دانستنی‌ها گهگاهی رازهای گذشته باز می‌شوند و راه آینده نمایان می‌گردد. گرچه تاریخ نگاشته شده‌ای که برجای مانده است تنها بخش اندکی از رویدادهای گذشته را نشان می‌دهد ولی همین اندک هم به راستی رویدادهای تاریخی نیستند بلکه تصور و آرزوی زورمندان از تاریخ هستند. با این وجود در برگ‌های تاریخ دانستنی‌های پرارزشی نهفته است که می‌توانند برای زندگی امروز و آینده‌ی ما سود بخش باشند.

بازمانده‌ها: ارزش شناسایی و نگهداری ویرانه‌ها و دست آوردهای باستانی در این است که پژوهشگران می‌توانند به دانش و توانایی پیشینیان پی ببرند و روند جویندگی و کارکرد خرد انسان را در راه پیشرفت تمدن دریابند. از این شناخت می‌توان آزمون‌های گم شده و فراموش شده‌ی مردمان را بازسازی کرد و آسان تر هنرهایی را آموخت که مورد نیاز اجتماع ما باشند.

بنیادهای: در هسته‌ی اسطوره‌ها و واژه‌ها بینش و اندیشه‌ی گذشتگان نهفته شده‌اند. از پژوهش و شکافتن این ارزش‌ها می‌توان به فرهنگی پی‌برد که گنجینه‌ی آن ناپدید و درون مایه‌ی آن پراکنده گشته است. از این کاوش می‌توان آلودگی‌های فرهنگی را از بینش اجتماع پاک و بهتر بن‌نهاد فلسفه‌ی زیستن را شناسایی کرد.

دانستنی‌هایی که در لابلای بازمانده‌های تاریخی و فرهنگی آشکار یا پنهان بر جای مانده‌اند خاموش و تاریک هستند. این آگاهی‌ها زمانی ارزشمند می‌شوند که آنها گویا و افروخته بشوند و انسان بتواند کاربرد آنها را در راه آسان ساختن زندگانی شناسایی کند.

دانستن تاریخ و شناختن تمدن گذشته تنها برای سرفرازی یا سرافکندگی مردمی که امروز زندگی می‌کنند نیست بلکه برای بهره‌گیری از تجربه‌ها و فرهنگ مردمانی است که فراموش شده‌اند. چون نگرش ما تا اندازه‌ای از دیدگاه نیاکان ما می‌گذرد این است که با شناختن ارزش‌های فرهنگ نیاکان می‌توانیم درستی یا نادرستی جهان‌بینی خودمان را ارزیابی کنیم.

یکی از شوربختی‌ها ایرانیان این است که ما تنها آگاهی‌ها و دانستنی‌هایی را، که دیگران پرارزش می‌نامند، گردآوری می‌کنیم ولی بیشترین ما کاربرد آنها را نمی‌دانیم. این گونه آگاهی‌های تاریخی بی‌جان هستند و ارزش کاربرد آنها کمتر از داستان‌های خواب آور است. به گفته‌ی منوچهر جمالی دانستنی‌هایی که کاربردی ندارند به نعش‌های سنگینی می‌مانند که ما پیوسته آنها را با خود می‌کشیم.

برای روشن شدن سخن نمونه‌ی ساده‌ای را مرور می‌کنم:

تصور کنیم که ما برای کشیدن بار سنگینی به یک خودرو نیاز داریم تا بتوانیم تندتر پیشروی کنیم. هر کس از گروه ما بخشی از یک خودرو را که او نیک می‌شناسد به انجمن ما پیشکش کرده است. همه‌ی این پاره‌ها بخشی از خودروهای تندرو هستند و شاید هم بهترین نمونه‌ای باشند ولی ما کارکرد و سازگار کردن این پاره‌ها را با آرمان‌های خود نمی‌شناسیم. چون ما، در خود توانایی ساختن یک خودرو را نمی‌بینیم، نمی‌دانیم کدام پاره را دور بیندازیم و کدام پاره را در ساختن خودرو همساز کنیم، هیچگاه هم در اندیشه‌ی ساختن خودرویی نبوده‌ایم. ما این پاره‌ها را که سنگین‌تر از چندین کامیون هستند در گاری‌هایی ریخته و با خود می‌کشیم. نام‌های تک تک بخش‌های خودرو را جدا

از یکدیگر یاد گرفته و آنها را دوست می‌داریم و می‌دانیم که این پاره‌ها پرارزش هستند ولی نمی‌دانیم چرا؟. این است که آنها را به دنبال خود می‌کشیم ولی کشیدن بار سنگین آنها ما را از پیشرفت باز می‌دارد.

نکته‌ی دیگری که اندیشه‌ی ما را آشفته می‌دارد این است که ما به بیشترین رویدادهای گذشته جدا از زمان و مکان رویداد می‌نگریم و نمی‌توانیم میزان کاربرد آنها را در این زمان و مکان بسنجیم. هر رویدادی یا بهتر بگوییم هر پدیده‌ای که در گذشته پدیدار شده است با زمان زایش خودش پیوند دارد. ما بدون شناختن پیوند یک رویداد تاریخی با زهدانی، که آن پدیده را زاییده است، نمی‌توانیم ارزش آزمون‌های گذشتگان را بررسی کنیم.

خرده سفال‌های یک کوزه‌ی باستانی هنگامی ارزش پیدا می‌کنند که کسی بتواند از بررسی آنها به ابزار و دانش مردم سازنده‌ی آن کوزه پی‌برد و زمانی این پژوهش ارزشمند است که ما بتوانیم از این آگاهی روند پیشرفت ابزار و تمدن را برداشت کنیم و زمانی این برداشت برای اجتماع سود بخش است که در دانش یا بینش مردم دگرگونی ایجاد کند. یعنی ارزش پژوهش کردن خرده‌های یک کوزه‌ی باستانی در این است که مردمان بتوانند روند پیشرفت تمدن را از دیدگاه روشن و درستی تصور کنند. ارزش در کهنگی یا زیبایی یا قیمت بازار کوزه شکسته‌ها نیست که در گنجینه‌ی موزه‌ها نگهداری می‌شوند، خرده سفال که ارزشی ندارد، ارزش در آگاهی‌های است که انسان می‌تواند از آنها برداشت کند.

تاریخ نگاشته شده هم می‌بایست روند ارزش‌های اجتماعی را نمایان سازد ولی در تاریخ ما بیشتر سخن از داستان‌های پیروزی یا شکست حکمرانان است که به درد سرگرمی می‌خورند. گرچه این تاریخ با هیاهو و فریاد از زمان رویدادها هم نام می‌برد ولی این تاریخ از آن کوزه‌ی باستانی هم زبان بسته‌تر است. چون بیشتر این نوشته‌ها بازدهی نیازهای حکمرانان در زمان‌های پراکنده و دور از یکدیگر هستند و پیوسته به خواست و نیاز حکمرانانی در زمانی دیگر بازنویسی شده‌اند این رویدادها از زمان و بینش اجتماعی بریده و به نام کسانی رنگ گرفته‌اند. داستان حکومت یک حاکم سرگذشت تاریخی‌ی یک مردم نیست و بیشتر از تعبیر یک خواب هم ارزش تاریخی ندارد.

این گونه تاریخ به خواست حکمرانان برای واژگون ساختن و پوشاندن راستی نوشته می‌شود تا آنها بتوانند دیدگاه مردمان را از زمان خویشتن برگردانند و آنها را با خواندن داستان‌هایی سرگرم کنند. آرمان حکمرانان در این است، که در بازتاب تاریخ، زشتی و ستمکاری‌های آنها پوشیده بماند و در ذهن همگان سیمای حکومت آنان با رنگهای دلنشینی نگاشته شود.

برای نمونه اگر ما در کتاب‌های تاریخ ایران داستانهای ناصرالدین شاه را با داستانهای شاه عباس جا به جا کنیم یا دوران حکمرانی‌ی یکی از این قبیله‌ها را، که پس از اسلام بر ایران حکومت کرده‌اند، ندیده بگیریم یا حکومت همان قبیله را یکنواخت به جای حکومت چند قبیله به درازا بکشیم، می‌بینیم که نه به آشفتگی و کاستی‌های تاریخ ایران افزوده و نه از سرگرم کنندگی‌ی داستان‌های آنها کاسته می‌شود. زیرا به حکومت رسیدن قبیله‌های گوناگون پی‌آیند جنگاوری و کشاکش میان آن قبیله‌ها بوده ولی حکمرانی همواره با احکام اسلامی ادامه داشته است.

درست است که ایمان مردم به اسلام، در این دوران‌ها، حکمرانی کردن بیگانگان را آسان‌تر می‌کرده است ولی با این وجود ایرانیان در زیر فشار جنگجویان و راهزنان بیگانه رنج می‌برده‌اند. از پی‌آیند همین رنج است که برخی از آنها پیوسته می‌کوشیده‌اند تا اسلام را عرفانی نشان بدهند و گمان می‌کردند که با این شگرد از خشونت حکمرانان مسلمان کاسته می‌شود. با همه‌ی شرمندگی باید پذیرفت که مبارزه‌ی بیشتر ایرانیان در این راه برای مهربان کردن اسلام بوده است نه برای رها شدن مردم از بندهای اسلام. هر چند که کردار آنها به نام مبارزه بر ضد ستمکاری ستایش می‌شود ولی بخشی از بدبختی امروز ایرانیان هم از برآیند همین دورنگی و دورغ‌پردازی آنها است.

کسانی که به اسلام ایمان دارند ولی زشتی‌های درون اسلام را نمی‌پسندند آنها می‌خواهند زشتی‌های ایمان خود را با دروغ پنهان کنند. از این روی در درازای تاریخی که، پس از حکمرانی‌ی مسلمانان بر ایران، نوشته شده است

نشانی از دگرگون ساختن سامان کشورداری نیست. چون شیوهی حکمرانی یکنواخت اسلامی بوده است. در این تاریخ در مورد پیروزمندان بیگان یا در مورد سرکوب و بهره‌کشی از ایرانیان با سربلندی داستان پردازی می‌شود. تاریخ نوشته شده‌ی ایران تنها در قهرمان سازی و واژگون ساختن و پوشاندن ارزش‌هایی به کاربرده می‌شود که در ریدادهای زمان وجود داشته‌اند.

ایرانیان قهرمان‌سازی را در تاریخ تا آن اندازه به دروغ آلوده کرده‌اند که دروغ‌های بیگانگان برای ما راست و درست جلوه می‌کنند. البته در این زمان کسی هم نیازی ندارد که تاریخ را واژگون تحریف کند چون دیگران پیش از ما بارها و بارها این کار را کرده‌اند. اگر به داستان‌هایی که برای دشمنان ایران بسان اسکندر و امامان شیعیان ساخته شده‌اند نگاه کنیم شاید بهتر بتوانیم به اسطوره‌هایی پی ببریم که پیش از این ایرانیان آنها را برای دوستداران ایران نگاشته بوده‌اند.

اگر در بازنویسی برخی از اسطوره‌های ایرانی برای امامان شیعه بجای واژه‌هایی بسان باده و جشن کلمه‌های شیر و مناجات را به کار برده‌اند از ترس آشکار شدن دروغ نیست بلکه برای هماهنگ ساختن آنها با احکام اسلامی است. چون این تاریخ نویسان نشان داده‌اند که مسلمانان از دروغ گفتن هیچ شرمی ندارند و آشکارا اسطوره‌های هزار سال پیش را هم به پیشوایان خود می‌چسبانند.

بسان اینکه برخی از داوری‌ها و سخنانی که یهویان برای سلیمان بافته بوده‌اند مسلمانان آنها را به نام داوری‌های علی برگردانده‌اند. می‌بینیم که ایرانیان اسکندر را هم به حج می‌برند به پیامبری می‌رسانند یا از سوی محمد به خسرو پرویز نامه می‌نویسند و خسرو را هم در خواب مسلمان می‌کنند و سداها داستان‌های شگفت آور دیگر که همه مهارت مسلمانان را در دروغ‌پردازی نشان می‌دهند.

با این وجود چون دیدگاه مسلمانان خیلی تنگ است از این روی زمان دیرتری به اهمیت کشف سرزمین‌های آمریکا یا کشف نیروی کشش زمین پی برده‌اند و گرنه یکی از امامان شیعه این پدیده‌ها را کشف می‌کرد و پس از هزارسال مورخی را می‌آفریدند و در حدیثی از زبان او روایت می‌کردند. البته چون اروپایی‌ها مسیحی بوده‌اند و خودشان تاریخ را در زمان رویداد می‌نوشته‌اند این است که یافته‌های آنها هنوز به غنیمت اسلام درنیا آمده است. با این وجود در کشورهای مسلمان اهمیت این گونه پیشرفت‌ها را در سایه‌ی معراج و شق القمر کردن محمد ناپدید می‌کنند.

اندکی در آشفتگی‌های تاریخ ایران رشته‌ی سخن از دست بگریخت، پس برگردیم به رازهای آشکار کننده:

هرچند سرگذشت‌های تاریخی، بدون پیوند آنها با زمان و فرهنگ کشورآرایی، بیشتر از داستان‌های شب‌ارزشی ندارند ولی نشانه‌گذاری‌های تاریخی، ناگزیر، زمان دگرگون شدن شیوه‌ی کشورداری را یادآور می‌شوند. سخن از دگرگونی‌های فرهنگی در سامان کشورداری است. یعنی به راستی برخی از رویدادهای تاریخی از پیکر اجتماع ایرانیان گذشته‌اند ولی درون مایه‌ی آن رویدادها با کژی و کاستی نگاشته شده است.

به نشانه‌گذاری‌هایی، که در آن هنگام شیوه‌ی کشورداری دگرگون شده است، اشاره می‌کنم:

۱ - اسکندر یونانی فرمانروایان هخامنشی را سرکوب کرده است. پس از آن چند سدسال یونانیان بر ایران حکمرانی کرده‌اند.

۲ - پیشگامان اشکانی توانسته‌اند ایران را از حکومت بیگانگان آزاد کنند. پس از آن چند سدسال اشکانیان بر ایران فرمانروا بوده‌اند.

۳ - پیشگامان ساسانی، که خود ایرانی هستند، فرمانروایی اشکانیان را در هم شکسته‌اند. پس از آن ساسانیان فرمانروای ایران می‌شوند.

۴ - مجاهدین اسلامی از عربستان هجوم آورده‌اند و ساسانیان را سرکوب کرده و تا به امروز در غبار همان احکام

بر مردم ایران حکم می‌رانند.

(قبیله‌های گوناگونی که پس از اسلام بر ایران حکومت کرده‌اند چندان دگرگونی در شیوه‌ی حکمرانی به وجود نیاورده‌اند بلکه تنها سرکرده‌ی قبیله‌ای حکومت را از قبیله‌ی دیگری ربوده است.)

در این پاره‌های زمان به راستی شیوه‌ای کشورآرایی در ایران دگرگون شده است و هرچند نشانه‌های آن در برگ‌های تاریخ به دروغ آلوده یا ناپدید شده‌اند ولی نشانه‌های فرهنگی آنها هنوز در ویرانه‌های باستانی، در واژه‌ها، در افسانه‌های گوناگون نهفته است. پرسش در مورد چگونگی و برآیند این دگرگونی‌ها است. پرسش این است که ایرانیان در دوران هخامنشی یا دوران اشکانی چه تصویری از پیدایش هستی داشته‌اند. چون این پاسخ سیمای حکومت آنها را نشان خواهد داد. همان گونه که تصور ایرانیان، از خلقت انسان، حکومت ولایت فقیه را زیرسازی کرده است.

تاریخی که تنها از داستان‌های فرمانروایان گذشته سخن می‌راند برآنست که کردار حکمرانان زمان را ستایش کند. در چنین تاریخی گفته نمی‌شود که حکمرانی‌ی یونانیان چه دگرگونی‌های در هنر و بینش مردمان ایران یا در تمدن یونان ایجاد کرده است. با این وجود می‌بینیم که تا همین صد سال پیش ایرانیان میان روم و یونان چندان تفاوتی را نمی‌شناخته‌اند. ایرانیان آسیای کوچک (ترکیه‌ی امروز) کشورهم‌مرز ایران را روم می‌خوانده‌اند و اروپا را فرنگستان. این بود که اسکندر را رومی می‌پنداشتند و پس از اسلام هم که پیوسته دشمنان ایران ستایش می‌شده‌اند لقبی از قرآن برای اسکندر درآورده‌اند و او را "اسکندر ذو القرنین" نامیده‌اند. چون در قرآن از ذوالقرنین (کسی که دو تا شاخ داشته است) تعریف و تمجید شده است. به هر روی برای این دوران از سوی ایرانیان، به جز یک مشت افسانه‌هایی که به اسکندر چسبانده شده است، نوشته‌ی راست و درستی در دسترس نیست.

باید پذیرفت که به راستی پیشگامان اشکانی توانسته‌اند مردم را با خود همراه کنند و خود فرمانروایی را در دست بگیرند. اینکه اشکانیان بر اساس چه فرهنگ و چه بینشی کشور را سامان می‌داده‌اند کسی به درستی نمی‌داند ولی از نشانه‌هایی که در گذار زمان بر جای می‌مانند می‌توان برداشت کرد که ساسانیان ستایشگران دین دیگری، که ما آنرا زرتشتی می‌نامیم، بوده‌اند و از این روی با جهان‌بینی اشکانیان ستیز می‌ورزیده‌اند. شاید هم دشمنی‌ی اردشیر بابکان با اشکانیان تنها ستیزه جویی دینی بوده است.

اگر چه چندان نشانه‌های گویایی از بینش مردمان در دوران ساسانی هم در دست نیست ولی برخی از دستورهای اسلامی با آیین‌های دوران ساسانی یا بهتر بگویم با گفته‌های زرتشتیان همخوانی دارند. هر چند که ایرانیان با زور شمشیر مسلمان شده‌اند ولی بخشی از اسلام‌زدگی و پایداری اسلام در ایران از برآیند همان احکام دوران ساسانیان بوده است.

پیشرفت ساختن ابزارهای مدرن، روند تمدن، برآیند دانش و پیگیری انسان است. درست است که جنگجویان هم بر شتاب و بر نیاز دانش ابزارسازی افزوده‌اند ولی آنها با گسترش ترس از پیشرفت اندیشه‌های اجتماعی کاسته‌اند. از برآیند همین شیوه است که حکمرانان مسلمان چندان تفاوتی با یکدیگر نداشته‌اند چون همگی در زیر بیرق اسلام حکومت می‌کرده‌اند.

می‌گویند تاریخ در زمان تکرار می‌شود. البته این سخن درست نیست، هیچ رویدادی حتا کارهای روزانه هم تکراری نیستند یعنی هر رویدادی به زمان و مکان خودش پیوند دارد. ولی همسان هر رویدادی را می‌توان در درازای زمان پیدا کرد که در چهره‌ی دیگری نمایان شده‌اند و درون مایه‌ی دیگری داشته‌اند. یعنی اگر ما دیدگاه خود را در درازای زمان بگشاییم، از بررسی کردن رویدادهای امروز، شاید بتوانیم همسان آن را در دوران ساسانی هم پیدا کنیم.

سخن از سرگرمی و پاسخ به چستان نیست بلکه سخن از شناخت زمینه‌ی اندیشه‌ای است که ما براساس آن

می‌اندیشیم و کردار خودمان و رویدادهای امروز را ارزیابی می‌کنیم. سخن از این است که آیا ما می‌اندیشیم و داوری می‌کنیم یا حکمرانان و دروغ‌پردازان زمینیهی را فراهم کرده‌اند که ما اندیشه‌ی آنها را بپروانیم.

برای اینکه روشن شود که تا چه اندازه ما خوداندیش هستیم و تا چه اندازه می‌توانیم با اندیشه‌ی خود زشتی و زیبایی را در رویدادهای تاریخ بسنجیم به نمونه‌ای اشاره می‌کنم.

گویا در زمان انوشیروان پیروان مزدک را کشته‌اند چون آنها از بینش اجتماعی تازه‌ای سخن می‌گفته‌اند. پس از زمانی در کتابی و پس چند سده‌سال هم در شاهنامه به آن رویداد اشاره شده است. چندین سده‌سال پس از فردوسی داستان این رویداد به گوش برخی از رومیان یا ملایان زمان رسیده است. (پیش از آن کمتر کسی شاهنامه را در دسترس داشته؛ پیرترین شاهنامه‌ای که پیدا شده است ۳۵۰ سال پس از فردوسی نوشته شده است) به هر روی ما امروز از جهان‌بینی مزدک و نیز از آن رویداد با ژرف‌بینی و ریزبینی در کتابهای گوناگون حتا در کتاب‌های کودکان هم می‌خوانیم. البته ما بر این باور هستیم که این زشتکاری و ستمکاری از انوشیروان سرزده است و ما به درستی کردار ناجوانمردانه‌ی او را نگوئیم. از این داوری می‌توان برداشت کرد که در اندیشه‌ی ما دستکم کشتن دگراندیشان زشت و ناپسند است. >> پس ما مردمان نیک اندیش و انسان دوستی هستیم.<<

در همین دوران نزدیک پیروان باب را که بینش اجتماعی تازه‌ای داشته‌اند در شهرهای ایران کشتار کرده‌اند. سرگذشت این کشتار هنوز در فراموشی گم نشده است و حتا بیگانگان هم از این رویدادها گزارش داده‌اند ولی این ستمکاری نه درون ما را می‌خراشد و نه ما این کردار را چندان زشت می‌شماریم. چون این دگراندیشان کافر بوده‌اند و در ذهن ما، که اسلامزده هستیم، کشتن کافر را وظیفه‌ی مسلمان می‌دانیم.

حتا ما از زشتکاری و ستمکاری حکومت اسلامی هم، که براساس احکام اسلام هزاران جوان را کشتار کرده است، شرمسار نیستیم و زشتی کشتار جوانان را به کردار جلادی می‌بندیم. پرسش این است که چرا ما پس از سده‌ها سال می‌دانیم که انوشیروان به فرمان موبدان پیروان مزدک را کشته است ولی در کشتارهای حکومت اسلامی از جلادی به نام خلخال سخن می‌گوییم. آیا انوشیروان با دست خودش مزدکی‌ها را کشت؟ آیا خلخال خودسرانه و در پنهانی دسته دسته جوانان را می‌کشت؟

البته ما از شنیدن این گونه رویدادها کمتر به پرسشی برخورد می‌کنیم زیرا خیلی زود آن رویداد را به فراموشی می‌سپاریم. ولی از این داوری می‌توان برداشت کرد که در اندیشه‌ی ما دستکم کشتن کافران زشت و ناپسند نیست. >> پس ما مردمان بدانندیش و انسان ستیزی هستیم.<<

انسان که در یک زمان دو بینش گوناگون ندارد، ما هم انسان هستیم و نمی‌توانیم در مورد یک کردار دوگونه داوری داشته باشیم. پس چرا ما از کرداری که شاید چندین سده‌سال پیش رویداده است خشمگین می‌شویم ولی از همان کردار که در زمان خود ما به راستی انجام می‌شود شرم‌منده و آزرده نمی‌شویم.

پاسخ این پرسش خیلی آسان است: ما از یک بینش و یک دیدگاه به پدیده و رویدادهای هستی نگاه می‌کنیم و درست داوری می‌کنیم بر اساس همین یک بینش است. ما پدیده‌ها و رویدادهای هستی را از دیدگاه اسلام ارزشیابی می‌کنیم. ما آزادانه با اندیشه‌ی خودمان پدیده‌ای را ارزشیابی نمی‌کنیم. زیرا ما آنچه را زشت می‌دانیم که در اسلام زشت شمرده شده و آنچه را زیبا می‌نامیم که در اسلام زیبا خوانده شده باشد.

ما زشتی ستمکاری را در ایمان خود نمی‌بینیم پس کرداری که براساس ایمان ما باشد ما را شرم‌منده نمی‌کند. ایمان

ما به اسلام پایه‌ی داوری ما را ساخته است. ما زشتی را در داستان‌های انوشیروان و مزدکی‌ها گسترش می‌دهیم تا اسلام عزیز زیبا جلوه کند. ما کشتار بابی‌ها را پنهان می‌داریم تا زشتی اسلام آشکار نشود. ما خلخالی را محکوم می‌کنیم تا احکام اسلام محکوم نشوند. ما داستان‌های آلوده به دروغ را به نام رویدادهای تاریخی می‌نویسیم و می‌خوانیم تا از آنچه که هستیم شرمسار نشویم. ما از دریچه‌ی ایمان خود، که تنها به سوی تاریکی باز است، به جهان هستی می‌نگریم و بهشتی را که هم امروز می‌توانستیم بسازیم به دوزخی که از آن می‌ترسیم تبدیل می‌کنیم. (واژه‌ی "ما" بجای "ما اسلام‌دگان" آمده است)

درست است که در اندیشه، گفتار و کردار ما کاستی‌ها و آلودگی‌های گوناگونی است ولی این نارسایی‌ها و کژپنداری‌ها از زمینه‌ای برمی‌خیزند که ما از آن دیدگاه به جهان هستی می‌نگریم. اگر بخواهیم با راستکاری ریشه‌ی پسماندگی خود را در رویدادهای هزارساله‌ی تاریخ حکومت اسلام بررسی کنیم نیازی به خواندن دروغ‌پردازی‌های اسلام‌دگان نداریم و می‌توانیم دوران حکومت اسلام را در یک جمله بازگو کنیم:

>> بیش از هزار سال است که الله بر ایرانیان حکومت می‌کند.<<. (سخن از این است که مردم ایران از هنگام زادن به بندهای این افیون معتاد می‌شوند)

ریشه‌ی بدبختی ما این است که در ذهن کمتر کسی حکومت الله، یعنی بردگی و اسارت انسان، خفت آور است. زیرا بیشترین ایرانیان رهایی از حکومت اسلامی را هم با ورد "انشالله" آرزو می‌کنند، پس شاید بهتر باشد که بگوییم: << سدها سال است که امام زمان در ایران حکومت می‌کند.>>.

امام زمان کسی است که والیان اسلام او را از هیچ و همسرشت الله خلق کرده‌اند او نه زاییده شده است و نه می‌میرد ولی او بجای ما می‌اندیشد، بجای ما می‌سنجد و بجای ما حکومت و داوری می‌کند. راز ناتوانی ما هم در همین جمله‌ی کوتاه تاریخی نهفته است. به گفته‌ی اخوان ثالث: > کسی راز مرا داند، که از این رو به آن رویم بگرداند< درست است که ما به راستی گرفتار پدیده‌هایی هستیم که زمینه‌ی اندیشه‌ی ما را در دست دارند و ما با معیارهای آنها ارزش‌های هستی را ارزیابی می‌کنیم ولی اگر ما این معیارهای نادرست، نعش‌های سنگین، را دور بریزیم شاید بتوانیم به خویشتن بازگردیم.

تاریخ را حکمرانان به دروغ آلوده کرده‌اند و مفهوم واژه‌ها و اسطوره‌ها را واژگون نشان داده‌اند ولی ارزش‌های فرهنگی هنوز در بن واژه‌ها و اسطوره‌ها پنهان مانده‌اند. انسان از یافتن نشانه‌های فرهنگی در گذرگاه تاریخ می‌تواند ارزش‌هایی که گم شده یا پامال شده‌اند شناسایی و با آگاهی از این ارزش‌ها انسان می‌تواند بینش اجتماعی را از آلودگی‌ها پاک کند.

برای نمونه: منوچهر جمالی داستان نبرد رستم و اسفندیار را در میدان تضادهای دو بینش بررسی می‌کند و ریشه‌ی ستیزجویی آنها را در جهان‌بینی و مبارزه‌ی راستکاران برضد دروغ‌نندگان می‌جوید. این داستان تنها نبرد دو پهلوان در زورآزمایی نیست بلکه نبردی است که شناختن بن‌مایه‌های آن بسیار پرارزش است چون این نبرد تا به امروز ادامه دارد.

روند تاریخ تنها سرگذشت حکمرانان نیست بلکه گذرگاه نبرد بینش یا جهان‌بینی‌های گوناگون نیز هست. ولی این نبردها در تاریخ نگاشته نمی‌شوند چون انسان می‌تواند چیزی را بنگارد که می‌بیند و بینش فرهنگی را با چشم سر نمی‌توان دید. این است که سیمای نبرد جهان‌بینی‌های گوناگون را در پیکر اسطوره‌ها نگاشته شده است ولی آنها از دیدگاهی که به دروغ آلوده شده است دیده نمی‌شوند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی

[/http://derafsh-kaviyani.com/parsi](http://derafsh-kaviyani.com/parsi)

derafsh-kaviyani.com